

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه
سال نوزدهم، زمستان ۱۳۹۷، شماره ۳۹
صفحات ۱۱۹ الی ۱۴۸

«بسط عارفانه» و شیوه‌های دستیابی به آن در سلوک عرفانی (با تأکید بر شیوه‌های بسط ابوسعید ابوالخیر و روزبهان بقلی)*

دکتر امیرحسین مدنی^۱
استادیار دانشگاه کاشان

چکیده:

در تاریخ عرفان و تصوف، دو اصطلاح «قبض و بسط» همواره مورد توجه صوفیه بوده است و سالکان با توجه به منظومه عرفانی و گاه مسائل اجتماعی و سیاسی روزگار خود، یکی از حالات قبض یا بسط را برمی‌گزیده‌اند. قبض به منزله حجاب و «حالت افتقار»ی بوده که سالک را همواره محزون می‌داشته و برعکس، بسط به مثابه نوعی کشف و «حالت افتخار»ی بوده که شادی و به دنبال آن، اعتماد به رحمت خداوند را برای عارف به ارمغان می‌آورده است. مریدی که اهل قبض بوده، به واسطه خوف از حشمت الهی، همواره حالات «خوف و حزن و هیبت» را پایه سلوک عرفانی خود قرار می‌داده و آیات عذاب قرآنی و بیم از دوزخ، دلایلی بسنده برای قبض او بوده و برعکس عارف اهل بسط، «رجا و انبساط و انس» و حسن ظن به رأفت الهی را مهمترین عوامل و انگیزه‌های وصال حق می‌دانسته است.

نویسنده در این مقاله، ضمن بیان مقدماتی درباره دو حالت عرفانی «قبض و بسط»، به بررسی انواع شیوه‌ها و توصیه‌های عرفانی-تعلیمی بزرگان و عارفان -بویژه ابوسعید ابوالخیر و روزبهان بقلی- برای دستیابی به بسط پرداخته است؛ راهکارهایی همچون: تجلی حق بر سالک، خطاب حق و لذت ناشی از آن خطاب، تلاوت قرآن و تدبیر در آیات آن، تمسک به ذکر الله، دیدار با خضر و قطب و اولیاء، زیارت خاک مشایخ صوفیه، سماع، شنیدن سخنان و حکایت‌های افراد عامی و حتی مست و گبر و کافر و سرانجام قرار گرفتن در مکان‌ها و زمان‌های خاص.

واژگان کلیدی: قبض، بسط، ابوسعید ابوالخیر، روزبهان بقلی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۸/۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۶/۱۹

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: m.madani9@gmail.com

مقدمه

بیان مسأله

در عرفان اسلامی - ایرانی همواره «بن‌مایه»هایی وجود دارند که دانستن آنها برای پژوهشگران این حوزه امری واجب است. یکی از آن «مایگان»ها، دوگانۀ «قبض و بسط» در عرفان و تلقی و دیدگاه عارفان در این زمینه است. اگر تقسیم‌بندی‌هایی همچون «صحو و سکر»، «تلوین و تمکین» و «بقا و فنا» را در تصوف بپذیریم، لاجرم «قبض و بسط» نیز یکی دیگر از مبانی تصوف را شکل می‌دهد که اصول و منظومۀ عرفانی و فکری صوفیه و حتی مسائل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی روزگار، سبب می‌شده که حالت قبض و یا برعکس، بسط در سلوک عرفانی بر عارف غلبه کند. عارف -و یا بهتر بگوییم «مرید»آی- که اهل قبض بوده، حالات خوف و حزن و خشیت و هیبت را، اساس سلوک عرفانی خود تلقی می‌کرده و برعکس عارف اهل بسط، سرور و گشادگی حال و بهجت و موافقت و همراهی با خلق را، برای وصول به درگاه حق ضروری می‌دانسته و البته هرکدام از اینان، دلایل ذوقی و حکمی خاص خود را داشته‌اند. از یک‌سو، تهدید و انذار خداوند در آیات عذاب قرآن و «ترس دم خاتمت» و بیم از دوزخی شدن و «قطیعت»، مجالی برای عارف اهل قبض باقی نمی‌گذاشته که به سرور و شادی پردازد و بدین جهت -به تعبیر مولانا- همواره از خوف «معبس» بوده است (مولانا، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۸۰) و از سوی دیگر اعتماد به لطف و رحمت خداوند و ایمان قلبی به اقوال مأثور و مشهوری چون: «إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنَكُمْ ظَنًّا بِي»، (خرگوشی، بی‌تا، ص ۳۸۷) و «مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ حَسُنَ عَمَلُهُ»، (بی‌نا، ۱۳۹۱، ص ۱۲۵) هستی و نگرش و شخصیت عارف اهل بسط را سرشار از لطف و انس و رجا می‌کرده و از نظر روحی چنان «انتشار و انفساحی» می‌یافته که «هر دو جهان در وی نمی‌گنجیده» (عبادی، بی‌تا، ص ۱۹۱) و به تعبیر «شیمل» به مرحله‌ای از «آگاهی جهانی» دست می‌یافته است. (شیمل، ۱۳۷۵، ص ۲۲۸) البته دستیابی به چنین حالت بسطی، چندان هم کار سهل و ساده‌ای نبوده است و به تعبیر بایزید بسطامی (م ۲۶۱)، سالک

باید مراتبی از صدق و صفا و اخلاص و انواع ریاضت‌ها را طی کند تا به لحاظ روحی و معرفتی، آمادگی لازم برای بسط عرفانی را حاصل کند؛ بنابراین «ریاضت‌ها و آداب ظاهر و باطن و تهذیب اخلاق» بسیاری باید تا سالک انوار الهی را در دل خویش باز یابد و سینه او بدین جهت منشرح گردد و در فضای توحید، به چنین شادی و بهجتی ببالد.^۳ (عطار نیشابوری، ۱۳۷۸، ص ۵۲۹) چنین انبساط و گشادگی روح و باطن، یک لحظه‌اش، گرمی‌تر و شیرین‌تر از سال‌ها نماز گزاردن و روزه به‌جا آوردن است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۱)

پیشینه تحقیق

در زمینه «قبض و بسط» بجز تعاریف مشایخ صوفیه از این دو اصطلاح در امهات کتب تصوف و بحث‌های متفاوت و متنوع پیرامون آنها، سه مقاله نوشته شده است: الف) «تأثیر بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی بر مولوی در ساحت قبض و بسط» (۱۳۹۲)، محمدکاظم علمی سولا و دیگران.

ب) «تأملی در قبض و بسط عارفانه» (۱۳۸۹)، فخرالدین رضایی و دیگران.
ج) «تجلی روحیه بسط‌گرایی مولانا در غزلیات شمس» (۱۳۸۶)، بیژن ظهیری‌ناو و دیگران.

خلاصه و فشرده مقالات مذکور، توضیحات و تعاریفی در موضوع «قبض و بسط»، بویژه روحیه بسط‌گرایی مولانا و تحلیل بهجت و شادی نزد اوست.

ضرورت و سؤالات پژوهش

آنچه نویسنده در این مقاله بدان پرداخته است – و البته در سه مقاله مذکور و دیگر نوشته‌های عرفانی متأخر بدان اشاره نشده است – بررسی انواع شیوه‌ها و توصیه‌های رسیدن به «بسط» نزد عارفان – بویژه ابوسعید ابوالخیر و روزبهان بقلی شیرازی – است. به بیان دیگر در این مقاله، در پی پاسخ به پرسش‌های زیر هستیم:

الف) چه عامل یا عواملی سبب قبض و گرفتگی صوفیه می‌شده است؟

ب) سالک، هنگامی که در خود احساس قبض و گرفتگی می‌کرده، با چه شیوه‌ها و راهکارهایی، به بسط و فرح می‌رسیده است؟

ج) توصیه‌های عرفانی-تعلیمی بزرگان و عارفان برای رسیدن به بسط چه بوده است؟

د) آیا «مکان»، «زمان» و یا «مراتب و مقامات عرفانی» نیز در قبض و بسط مؤثر بوده‌اند؟

بحث

از دید مشایخ صوفیه، قبض و بسط دو «حالت» یا «وارد غیبی» برای اهل معرفت است که نه آمدنش به کسب بنده است و نه رفتش به جهد وی و این هر دو «حال»، بی‌تکلف بنده از جانب حق است. چکیده تمام توصیفات صوفیه درباره قبض و بسط را می‌توان در این عبارت هجویری خلاصه کرد که: «قبض عبارتی بود از قبض قلوب اندر حالت حجاب و بسط عبارتی است از بسط قلوب اندر حالت کشف» (هجویری، ۱۳۸۹، ص ۵۴۸) طبق این تعریف، قبض و بسط اولاً با «قلب» عارف سالک در ارتباط است، ثانیاً دوگانه‌های «قبض و بسط» و «بسط و کشف»، بیانگر آن است که قبض برای سالک به منزله حجابی است که همواره او را محزون و گرفته و اندوهگین می‌دارد و برعکس، بسط به مثابه کشفی است که صفات انبساط و گشادگی را برای سالک به ارمغان می‌آورد. در چنین بسط و بهجت و «حالت افتخاری»^۴، عارف «تمام اشیاء را فرا گیرد و او را چیزی فرا نگیرد، او در هر چیزی اثر گذارد و هیچ چیزی در او اثر نگذارد» (کاشانی، ۱۳۷۷، ص ۱۵؛ برای اطلاع بیشتر در این زمینه بنگرید به نخشی، ۱۳۶۹، ص ۱۰؛ ابی خزام، ۱۹۹۳، ص ۱۴۰)

همان‌طور که تصوّف سده‌های نخستین، بیشتر بر پایه زهد و پارسایی استوار بوده است، به همان نسبت صوفیان نخستین به قبض و خشیت و اندوه، بیش از بسط و شادی اهمّیت می‌داده و بدان تأکید کرده‌اند و ظاهراً در چنین بینشی همانند بسیاری از

ایده‌ها و نگرش‌های خود- از پیامبر(ص) متأثر بوده‌اند، زیرا «روایت کنند که پیغامبر(ص) پیوسته اندوهگن بودی و دائم به فکرت بودی.» (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۲۰۹) سری سقطی از عرفای قرن سوم(م ۲۵۳)، ده شرط در وصف صوفی حقیقی برمی‌شمرد که تقریباً تمام این ده شروط، در «قبض و حزن و خشیت همیشگی» صوفی خلاصه می‌شود. (ابی‌نعیم اصفهانی، ۱۹۹۶، ج ۱۰، ص ۱۱۸) هرچه از روزگار عرفان نخستین فراتر می‌رویم و به «عرفان عاشقانه» نزدیک‌تر می‌شویم، طبعاً بسط و شادی، جایگزین حزن و قبض می‌شود؛ به گونه‌ای که کمتر به سخنانی از این نوع برمی‌خوریم که: «نفیس‌ترین چیزها که بنده اندر صحیفه خویش یاود، از نیکوئی‌ها، اندوه بود.» (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۲۱۰)

در تکمیل نکته دوم باید دانست که همواره گروهی از صوفیان، در سلوک عرفانی خود، قبض را بر بسط ترجیح می‌داده‌اند و برای این اعتقاد خویش، دلایلی نیز اقامه می‌کرده‌اند. از جمله اینکه ذکر «قبض» در آیه معروف قرآنی «وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (سوره بقره، آیه ۲۴۵)، مقدم است بر بسط. دیگر اینکه «قبض گدازش و قهر است و اندر بسط نوازش و لطف و لامحاله گدازش بشریت و قهر نفس فاضل‌تر باشد از پرورش آن؛ از جهت آنکه حجاب اعظم است.» (هجوری، ۱۳۸۹، ص ۵۴۹)

بر همین اساس، عارفانی همچون: حسن بصری(م ۱۱۰)، سری سقطی(م ۲۵۳)، ابوالحسن خرقانی(م ۴۲۵) و ابوعثمان مغربی(۳۷۳) طرفدار ترجیح قبض بر بسط و بزرگانی مثل: بایزید بسطامی(م ۲۶۱)، ابوسعید ابوالخیر(م ۴۴۰)، روزبهان بقلی(م ۶۰۶) و مولانا(م ۶۷۲) مدافع بسط در مقابل قبض بوده‌اند و هریک از افراد این دو گروه، سخنان و دلایل خاص خود را در ترجیح یکی بر دیگری ذکر می‌کرده‌اند.

جالب است بدانیم که دو حال قبض و بسط در انبیاء و پیامبران هم وجود داشته است؛ چنانکه در کتب متعدد صوفیه، حضرت یحیی(ع) نماد قبض و حضرت عیسی(ع) نماد بسط معرفی شده‌اند و در حکایتی آمده که چون این دو «فرا یکدیگر رسیدند، یحیی گفت: «یا عیسی! ایمن شدی از طبیعت؟» عیسی گفت: «یا یحیی! نومید

شدی از رحمت؟ پس نه گریستن تو حکم ازلی را بگرداند و نه خنده من قضای کرده را رد گرداند.» (هجویری، ۱۳۸۹، ص ۵۵۰؛ همچنین بنگرید به رضایی تهرانی، ۱۳۹۲، ص ۷۱۴) همچنین حضرت الیاس (ع) اهل قبض و حضرت خضر (ع) پیام آور بسط معرفی شده‌اند. (روزبهان بقلی، ۱۳۹۳، ص ۲۱۶)

نکته مهم دیگر این است که در بسیاری از اوقات، قبض و بسط دو حال نسبی‌اند و چنین نیست که این دو حال در عارفان - حتی عارفی که مظهر تام یکی از این دو حال است - همیشگی و دائم باشد. به قول مولانا:

پس مجاهد را زمانی بسط دل یک زمانی قبض و درد و غش و غل
(مولوی، ۱۳۷۷، ۲/ ۲۹۶۶)

بنابراین وقتی می‌گوییم عارفی اهل بسط بوده، بدین معناست که بیشتر اوقات و سلوک عرفانی‌اش در بسط سپری شده^۵ و نه اینکه اساساً و مطلقاً حال قبضی نداشته باشد. حتی ممکن است در وجود عارفی، همزمان هر دو حال قبض و بسط به‌طور «ممزوج» وجود داشته باشد و عارف از هر دوی این حال در سلوک عرفانی خویش بهره بگیرد؛ چنانکه عین القضاة (م ۵۲۵) از حالتی به نام «قبض و بسط ممزوج» نام برده که صاحب آن خنده بر ظاهر دارد و گریه در درون و باطن. (عین القضاة همدانی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۲۱)

در عرفان نظری و در تعاریف مشایخ صوفیه از قبض و بسط، سلسله‌مراتبی وجود دارد که بر اساس این رتبه‌بندی، سلوک و حرکت سالک از فروترین مرتبه یعنی «خوف و رجا» شروع می‌شود و در میانه راه به «قبض و بسط» می‌رسد و سرانجام به فزاینده‌ترین مرتبه یعنی «هیبت و انس» ختم می‌شود. بنابراین مرید و مبتدی راه عرفان، از «خوف و رجا» آغاز می‌کند تا به قبض و بسط برسد: «قبض، عارف را هم چنان بود که خوف مبتدی را و بسط، عارف را به منزلت رجا بود مبتدی را.» (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۹۴؛ همچنین تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۱، صص ۳۲۷-۳۲۸) در این سلسله‌مراتب، خوف، مقدمه قبض و قبض، پیش‌زمینه هیبت است؛ همانطور که رجا، زمینه‌ساز بسط و بسط،

پیش‌آهنگ انس است؛ چنانکه غزالی تصریح می‌کند: «گاه دل‌های بندگان از پرتو رجا شادمان می‌گردد و در آنها حالت بسط پدید می‌آید و گاه به سبب خوف از کبریای الهی اندوهگین می‌شود و در آنها حالت قبض ظهور می‌کند.» (فخر رازی، ۱۳۲۳، ص ۱۷۷)

نجم‌الدین کبری، «خوف و رجا» را مختص دوره طفولیت، «قبض و بسط» را مربوط به دوره میانسالی و «انس و هیبت» را مخصوص دوره کهنسالی و شیخی دانسته (نجم‌الدین کبری، ۱۳۸۸، صص ۴۸-۴۷؛ همچنین بنگرید به همو، ۱۳۶۱، ص ۳۷) و «مسلمان» را با درجه «خائف امیدوار»، «مؤمن» را با صفت «منقبض منبسط» و «عارف» را با ویژگی «انس و هیبت» توصیف کرده است. (همو، ۱۳۸۸، ص ۵۱)

به سلسله‌مراتب مذکور صفات «جلال و جمال» را نیز می‌توان افزود؛ بدین معنا که قبض سالک در اثر حکم تجلی «جلال» است و بسط عارف نتیجه تجلی «جمال» حق؛ به گونه‌ای که در قبض مشاهده صفت «جلال» می‌کند و در بسط مشاهده صفت «جمال». (سمنانی، ۱۳۶۹، ص ۳۵۳؛ و بخاری، ۱۳۸۳، ص ۷۵) بنابراین در یک حکم کلی می‌توان گفت که یک ضلع سلوک عرفانی ریشه در بن‌مایه‌های «خوف و قبض و هیبت و جلال» دارد و ضلع دیگر آن با مفاهیم «رجا و بسط و انس و جمال» مرتبط است.

در کتب تصوف، قبض سالک ریشه در عوامل مختلف و متنوعی دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

الف) ترک وردی از اوراد و اعراض از ذکر حق؛ چنانکه ترک وردی، موجب قبض جنید شد. (فرغانی، ۱۳۹۸ق، ص ۲۱۵)

ب) صدور هفوه، لغزش و معصیتی از سوی سالک؛ چنانکه هفوه‌ای از ابن‌فارض صادر شد و قبضی عظیم بر وی غلبه کرد که نزدیک بود روح وی مفارقت کند. (جامی، ۱۳۷۵، ص ۵۴۳)

ج) خوف از کبریا و حشمت الهی، انوار عظمت حق و حجب سلطنت، از دیگر عوامل قبض سالک است؛ چنانکه ابوحامد غزالی (م ۵۰۵) و روزبهان بقلی (م ۷۰۶) بدان اشاره کرده‌اند. (فخر رازی، ۱۳۲۳، ص ۱۷۷؛ و نیز روزبهان بقلی، ۱۳۷۴، ص ۵۵۱)

د) عدم مکاشفه و شهود قلبی و فقدان واردات قلبی، از دیگر عوامل قبض، نزد عارفان شطّاح و اهل ذوق و وجدی همچون روزبهان است. (روزبهان بقلی، ۱۳۹۳، ص ۳۰)

ه) گاه نیز عوامل دنیایی و «این سری» سبب قبض سالک می‌شده است؛ چنانکه ابوسعید ابوالخیر در اثر وفات و از دست دادن پیر و مرادش «ابوالفضل حسن سرخسی» در قبضی تمام فرو رفت و با وساطت ابوالحسن خرقانی، حالش خوش گشت.^۷ (عطّار نیشابوری، ۱۳۷۸، صص ۸۰۶-۸۰۵)

و) بجز موارد مذکور، گاه ناپیوسان و ناگاه، قبضی بر سالک غلبه می‌کرد که صاحب آن هرچه جست‌وجو می‌کرد، موجب و سببی برای آن نمی‌یافت. در چنین شرایطی، راه و چاره، تسلیم شدن سالک بود تا آن وقت و قبض بگذرد؛ وگرنه قبض او زیادتیر می‌شد. (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۹۶؛ و نیز سمعانی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۵)

نکته دیگری که باید در نظر داشت، ارتباط «قبض و بسط» با اصطلاح «وقت» در تصوف است؛ بدین معنا که قبض و بسط سالک تا حدود بسیاری به «طعم وقت» او بستگی دارد و از صفات «وقت» صوفی است. اگر «وقت» سالک با بسط و گشایش همراه باشد، «سرگز و خار» برای وی خوش‌تر از «خرزّه شیرین سوده شده در شکر» است و اگر قبض و گرفتگی، صفت «وقت» وی باشد، «شکر، ناخوشتر از خار» است. (جهت اطلاع از روایت کامل حکایت ر.ک: میهنی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۶) این ارتباط قبض و بسط با «وقت»، سبب شده است از یک‌سو در متون صوفیه بارها از صفت «بسط» با عنوان «خوش شدن وقت»، یاد شود و اینک: «شیخ را [ابوسعید] وقت خوش گشت»، (عطّار نیشابوری، ۱۳۷۸، ص ۸۱۳) یا «ضمیر و وقت من [روزبهان بقلی] خوش گشت». (روزبهان بقلی، ۱۳۹۳، صص ۱۳۱ و ۱۹۷) از سوی دیگر ترکیب «بسته شدن وقت»، صفت و ویژگی «قبض» ذکر شده است؛ چنانکه «شیخ ما گفت: یک روز گلی بود بنیرو و ما را دلتنگ بود و وقت بسته بود.» (میهنی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۹)

راهکارهای عمدتاً شخصی و گاه تعلیمی دستیابی به بسط در سلوک عرفانی

در این قسمت، در پی پاسخ به سؤال اصلی این پژوهش هستیم و آن اینکه اگر سالکی در سلوک عرفانی خود، دچار قبض می‌شده، با چه شیوه‌ها و راهکارهایی از حجاب قبض بیرون می‌آمده و به بسط و خوشدلی می‌رسیده است؟ اگر قبض سالک، عامل و یا عوامل متنوع و متعددی داشته است، باید دید که شیوه‌های غلبه بر قبض و گرفتگی دل چه بوده است و بزرگان تصوف با توجه به حالات روحی و ویژگی‌های شخصیتی خود، چه راهکارهایی را بیشتر می‌پسندیده و ترجیح می‌داده‌اند؟

پیش از پرداختن به این موضوع، یادآوری این نکته بسیار مهم است که در سلوک عرفانی، هرگز نمی‌توان قبضی را که به تعبیر هجویری «از راه حجاب» باشد، (هجویری، ۱۳۸۹، ص ۵۴۸) به بسط تبدیل کرد و بر آن غلبه کرد، بلکه قبضی می‌تواند به فرح و خوشدلی بینجامد که «قبض بشریت» باشد. (میهنی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۱) به عبارت دیگر قبض از راه حجاب از آنجا که پیامد خطاها و غفلت‌های به عمد سالک است و بالتبع قهر و خشم خداوند را در پی دارد، بسطی نمی‌تواند به همراه داشته باشد، اما «قبض بشریت» همچون صفات دیگر بشری، قابل تغییر و تبدیل است.

حال، به بررسی انواع شیوه‌های بسط سلوکی می‌پردازیم؛ با این توضیح که شیوه‌های دستیابی به بسط دو تن از بزرگان تصوف یعنی «ابوسعید ابوالخیر» و «روزبهان بقلی»، به دلیل بسامد و تنوع بالای راهکارهای به بسط رسیدن ایشان، در ابتدا و مستقل مطرح می‌شود:

ابوسعید ابوالخیر و بسط

به جرأت می‌توان گفت که دستیابی به بسط و فتوح عرفانی از مهمترین دغدغه‌های ذهنی و شخصیتی ابوسعید بوده است؛ به طوری که وی بواسطه شیوه‌های متعدد و گاه غیرمتعارفی همچون «سخن شنیدن از گبر و مست و خراباتی» به بسط و خوش وقتی می‌رسیده است. در «اسرارالتوحید» و «حالات و مقامات ابوسعید» بیش از دیگر کتب

عرفان و تصوّف - آشکارا و ضمنی - به شیوه‌های رسیدن به بسط اشاره شده که مهمترین آنها به شرح زیر است:

بسط ابوسعید در اثر زیارت خاک پیر و استاد خویش «ابوالفضل حسن» در سرخس؛ چنانکه شیخ گرد خاک او طواف می‌کرد و نعره می‌زد و درویشان نیز، سر و پای برهنه، در خاک می‌گشتند. (میهنی، ۱۳۷۶، ج ۱، صص ۵۳ و ۲۲۴) زیارت اهل قبور رسمی متداول بوده است که از دیرباز برای تشفّی و تسلّی خاطر بدان توصیه شده است. در حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده که: «إِذَا تَحَيَّرْتُمْ فِي الْأُمُورِ فَاسْتَعِينُوا مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ». (قاری هروی، ۲۰۰۲، ج ۴، ص ۱۲۵۹)

گاه قرآن باز کردن و تدبّر در آیه‌ای از قرآن، سبب رفع قبض ابوسعید می‌شده است؛ چنانکه در حالات و سخنان او آمده که وقتی بسیاری از مردم و مریدان، دشمن شیخ شدند و به جای قبول، پیوسته از خلق، رد و سرزنش می‌دید، و به این دلیل حالت «قبض» بر او عارض شده بود. شیخ جامع قرآن باز کرد و «این آیت برآمد: «وَلَكِن لَّوْنُكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةٌ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ۲۱/۳۵»». «گفت این همه بلاست که در راه تو می‌آوریم، اگر خیرست بلاست و اگر شرست بلاست، به خیر و شر فرو مآی و [با] ما گرد». (جمال‌الدین ابوروح، ۱۳۷۶، ص ۵۰)

گاه سخن و گفته بزرگی از مشایخ تصوّف، سبب بسط ابوسعید می‌شده است؛ چنانکه یکبار قبض وی با یادآوری سخن ابوالعباس قصاب که «تا آزاد نباشی، بنده نگردی و تا مزدوری ناصح و مصلح نباشی، بهشت نیابی»؛ به بسط بدل شد. (میهنی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۴)

گاه بوسعید با دیدن مرید و شاگرد خود به بسط می‌رسید؛ چنانکه «حمزه از جاهی کاردگر» که مرید خاص شیخ بود، یکروز دیرتر به مجلس شیخ آمد و شیخ را به شدت تقاضای او بود. بعد از چند دقیقه تأخیر، وقتی که حمزه وارد مجلس شد، بوسعید روی سوی او کرد و گفت: «درآی حمزه! درآی حمزه! درآی حمزه!» و شاد و منبسط شد و خطاب به وی سرود:

...شادی و نشاط ما یکی شش کردی

عیشت خوش باد که عیش ما خوش کردی

(میهنی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۲۴)

گاه بسط ابوسعید در اثر تأیید ذهنیت و حال خاص عرفانی - ذوقی او از سوی پیر و عارفی بوده است؛ چنانکه در حکایتی آمده که شیخ «بوعلی دقاق» بر سر منبر در تجلی سخن می‌گفت و ابوسعید جوان هم چندین بار از وی پرسید که آیا این حال بر دوام باشد؟ و هر بار دقاق جواب منفی می‌داد تا بار سوم که شیخ سؤالش را مطرح کرد، بوعلی گفت: «اگر بود نادر بود» شیخ نیز چرخ می‌زد و مرتب می‌گفت: «این از آن نادرهاست» و این چنین به بسط و خوشدلی رسید. (میهنی، ۱۳۷۶، ص ۵۱؛ همچنین بنگرید به سمنانی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۸)

شعر خواندن قوال بر سر مزار «پیر بلفضل حسن» و بیت:

معدن شادی ست این و معدن جود و کرم قبله ما روی دوست، قبله هرکس حرم
ابوسعید را به بسط رساند؛ چنانکه نعره می‌زد و درویشان، سر و پای برهنه، در خاک می‌گشتند و شیخ از شدت شادی گفت: «این روز را تاریخی سازید که نیز این روز نینید.» (همان، ص ۵۳)

گاه رفتن بر بلندی و تپه‌ای، موجبات بسط بوسعید را فراهم می‌کرده است؛ چنانکه مؤلف اسرارالتوحید تصریح کرده که هر گاه «شیخ ما را قبضی بودی آنجا [بر بالای زعقل]^۸ رفتی.» (همان، ص ۱۸۲)

گاه رفتن به صحرا و بیابان سبب بسط بوسعید می‌شده است؛ چنانکه در حکایت زیارت مزار پیر «ابوالفضل حسن» و در میانه حکایت، تصریح شده همین که شیخ به «صحرا» رسید، گشاده گشت: «... شیخ برنشست و جمله جمع با وی برفتند. چون به صحرا رسیدند، شیخ گشاده گشت و صفت وقت وی بدل شد.» (همان، ص ۵۳؛ همچنین جمال‌الدین ابوروح، ۱۳۷۶، ص ۴۴)

یکی دیگر از شیوه‌های بسط ابوسعید که مختص سلوک عرفانی خود اوست و در

دیگر کتب عرفان و تصوّف سابقه ندارد، طلب کردن و احضار افراد مختلف از «فرد عامی» گرفته تا «مطرب مست» و «گبر» و شنیدن سخنان و حکایت‌های آنان است. از جمله، حکایت معروف اسرارالتوحید مبنی بر اینکه شیخ در قبضی عظیم فرو رفته بود و به خادم خود دستور داد که «بدین در بیرون شو، هر که را بینی در آر.» خادم بیرون رفت و بر حسب اتفاق شخصی را دید و او را به محضر شیخ دعوت کرد. شیخ بدو گفت: ما را سخنی بگویی و آن شخص حکایت جالب خود را تعریف کرد که مدتی به مجاهدت و عبادت پرداخت و شی از خداوند خواست که سنگریزه‌های در دست او را به زر تبدیل کند. چون چندبار تقاضایش را تکرار کرد، ناگاه از گوشه‌ی خانه‌ای آواز شنید که: «نهمار برویش ری.» وقتی آن شخص این حکایت بگفت، حال شیخ چندان خوش گشت و به بسط رسید که بر پای خاست و آستین می‌جنباید و مرتب عبارت او را تکرار می‌کرد. (میهنی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۲) یا در حکایتی دیگر، شیخ، جهت غلبه بر قبض خود، قوالی طلبید و البته جز مطربی مست و خراباتی نیافت. بوسعید بدو گفت: «زود بگویی که چه داری؟» و مطرب آواز برکشید و بیتی خواند:

امروز ندانم ز چه دست آمده‌ای کز اول بامداد مست آمده‌ای

و واقعه شیخ حل شد و خود در رقص آمد. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵ الف، ص ۱۶۴)

همچنین دستور شیخ به مرید خود، وقتی که دچار قبض شده بود، که «بیرون شو و هر که را بینی بیار.» مرید بیرون رفت و گبری را نزد شیخ آورد. گفت: «سخنی بگویی.» گفت: «چه دانم؟» گفت: «آخر بگویی.» گفت: «سحرگاه مرا پسری آمد جاویدزاد نام کردم. این ساعت بمرد، دفنش کردم و از سر گورش می‌آیم.» شیخ که این بشنید، عظیم خوش گشت و آن قبض از او برخاست. (همان، ص ۶۵؛ همچنین بنگرید به عطار نیشابوری، ۱۳۸۶، ص ۲۶۲)

گاه حوادث و پیشامدهای طبیعی، سبب بسط بوسعید می‌شده است؛ پیشامدهایی که نزد بسیاری از افراد ارزش و اعتباری برای توجه و بسط ندارد. از جمله یک روز که شیخ مستی را افتاده دید و بدو گفت: «دست به من ده.» آن مست گفت: «برو شیخا که

دست‌گیری کار تو نیست» و به همین سخن - به ظاهر تلخ و گزنده - وقت شیخ خوش گشت. (میهنی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۶۶) یا داستان جوان چاه کنی که بوسعید به او دستور داده بود تا چاه مبرز را تهی کند. آن جوان، بعد از خدمت‌های شایسته و کار صادقانه، شبانگاه نزد شیخ آمد و گفت: «یا شیخ! از برای الله که تحسین کن مرا که من این همه برای خدای نمی توانم کرد.» و وقت بوسعید با این سخن او بسیار خوش گشت و بارها او را تحسین کرد. (همان، ج ۱، ص ۱۷۶)

گاه نام مکان‌هایی خاص که موافق با طبع و ذوق ابوسعید بود، سبب بسط و انبساط وی می‌شده است؛ چنانکه روزی در نیشابور به دهی که «در دوست» نام داشت، رسید و از همین نام چنان به بسط آمد که چندین روز در روستا اقامت کرد. (همان، ج ۱، ص ۱۷۷) نظیر این حکایت، رسیدن به روستایی بود که «خدا شاد» (دهی در اسفراین شهرستان بجنورد) نام داشت و بوسعید با همین نام به بسط و فتوح رسید. (همان، ج ۱، ص ۱۴۵)

با تأمل در شیوه‌های به بسط رسیدن ابوسعید درمی‌یابیم که وی در تاریخ تصوف، از معدود عارفانی است که با طرق متنوع و گاه در ظاهر غیرمعمول، به بسط می‌رسیده است؛ از شیوه‌های متداول و متبرک همچون تلاوت و تدبیر در آیات قرآن و زیارت خاک مشایخ و بزرگان گرفته تا راهکارهای در ظاهر تابو و ناپسند چون شنیدن شعر قوال و سخنان گبر و مست و مطرب. نکته قابل توجه این است که این شیوه‌ها و راهکارها، اغلب جنبه درونی، ذوقی و شخصی داشته که با نگرش و منظومه عرفانی ابوسعید و شرایط و ویژگی‌های روحی و درونی او مطابقت داشته است و برای دیگر عارفان، درست به دلیل شرایط روحی متفاوت با ابوسعید، تکرارناپذیر بوده است.

روزبهان بقلی و بسط

روزبهان بقلی شیرازی (م ۶۰۶)، شیخ شطّاح و یکی از برجسته‌ترین عارفان اهل بسط قرن ششم است که در کتاب‌هایی همچون «شرح شطحیات»، «عبرالعاشقین» و بویژه «کشف الاسرار»، تصاویر و اوصاف دقیق و ظریفی از عالم غیب ارائه داده و در

ضمن این تصاویر و تجربه‌ها و «واقعات» عرفانی، بارها به شیوه‌های بسط متعدّد، متنوع و شطح‌گونه خود اشاره کرده است. حالات بسط وی را می‌توان در چهار محور و عنوان کلی «مکاشفات، کشف جمال، طیب خطاب و سماع» خلاصه کرد که در ادامه به بررسی عمده‌ترین این شیوه‌ها می‌پردازیم:

روزبهان، بارها در اثر «تجلی حق» و «التباس»^۹، به بسط می‌رسیده است؛ از جمله:

الف) بسط روزبهان به واسطه آشکار شدن خداوند در میان خیمه‌هایی از «گل سرخ و مروارید و یاقوت»؛ چنانکه وی در جایی می‌گوید که بارها حق -تعالی- را در میان خیمه‌ها و حجاب‌هایی از گل سرخ دیده و خداوند بارها بر او گل سرخ و مروارید و یاقوت نثار کرده و قبض وی از این طریق برطرف شده است. (روزبهان بقلی، ۱۳۹۳، صص ۱۱۶-۱۱۷)

ب) تجلی حق بر روزبهان گاه با صفات جمال و جلالش بوده و وی به واسطه «صفت جمال و جلال» و «مشاهده زیبایی» حق به بسط و شادی می‌رسیده و خود را غرق در «دریاهای وجد» می‌دیده است. (همان، صص ۱۷۰ و ۱۸۷)

ج) گاه نیز، تجلی حق در قالب مکاشفه و به صورت «التباس» بوده است؛ چنانکه: «قضا را شبی از شب‌ها به سبب مشاجره با خانواده‌ام، دلتنگ شده بودم... سپس حق -تعالی- را در صورت التباس در مجلسم دیدم، و قدم در آن لحظه خوش گشت. شوقم افزونی یافت و وجدم چند برابر شد.» (همان، ص ۱۹۷)

گاه روزبهان در اثر «خطاب حق» و لذت و بهجت ناشی از آن خطاب، به بسط می‌رسیده، به گونه‌ای که خود از چنین خطاب‌هایی با عنوان «خطاب‌های لطیف» یاد کرده است. (همان، ص ۱۲۶) موضوع اغلب این خطاب‌ها، مشتاقی و شیفتگی حق نسبت به روزبهان است؛ چنانکه خداوند در خطاب‌هایی به وی گفت: «ای بنده من روزبهان!» (همان، صص ۱۳۵ و ۱۷۰ و ۲۱۱) و یا اینکه حق در لطیف‌ترین و گشاده‌ترین چهره به روزبهان خطاب می‌کند که: «چرا غمگینی؟ من از آن توأم و من آفریننده هستی هستم.» (همان، ص ۱۳۰) آنچه در تمامی این خطاب‌ها مهم بوده است، حالت «شادی و

سرور و وجد و خوش گشتن وقت و گداختن حالی» بوده که برای روزبهان حاصل می‌شده است.» (روزبهان بقلی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۰)

گاه، شوق خداوند برای دیدن روزبهان در بهشت و اینکه هر روز هفتاد هزار بار از عالم ازل برای دیدن روزبهان به بهشت درآمده و در آن می‌نگریسته است، بسط و وجدی شدید برای شیخ می‌آورده است؛ چنانکه گویی نزدیک بوده قلب او با جسم وی از شدت شوق به پرواز درآید. (همان، ص ۱۴۶)

شیخ شطّاح، گاه به واسطه «رقص با خداوند» به بسط می‌رسیده است: «او [خداوند] روی سوی من کرد، به من نزدیک شد و مرا به رقص واداشت و با من رقصید و در این مورد من را در میان دیگران مخصوص کرد و طعم شیرین انبساط را چشیدم.» (همان، ص ۱۵۸)

گاه دیدار با «خضر» و «قطب»، روزبهان را به بسط می‌رسانده است و اینکه در اثر این بسط، شیخ بارها به آنها درود می‌فرستاده و می‌دانسته که ایشان برای شادمانی دل او آمده‌اند. (همان، ص ۲۱۶) همچنین رؤیت صفت حسن و جمال «جبرئیل» و «پیامبران و اولیاء»^۱، نیز شادمانی و بسط را برای روزبهان در پی داشته است. (همان، ص ۲۱۹) در اغلب این دیدارها، شیخ تصریح کرده است که «تمامی غم و اندوه‌های من از میان رفت و قلبم از شادمانی به انس و جمال وی پر شد.» (همانجا)

گاه انبساط و فرح روزبهان به دلیل تداعی خوابی بوده که خود دیده است؛ چنانکه می‌نویسد: «آنچه را در خواب دیده بودم [اینکه در حرم خداوند و در مگه بوده و کعبه را در میان نوری خاص دیده که شبیه آن نور هرگز ندیده بوده است] به یاد آوردم و از یادآوری آن شادمانی بسیاری بر من غالب شد.» (همان، ص ۱۲۳)

دیدن خانواده و نزدیکان و خویشاوندان در بهشت و گویا ارضای حسن نوستالوژی، شیوه‌ای دیگر برای بسط روزبهان بوده است: «بهشت بر من آشکار شد و من رودها، درخت‌ها و کاخ‌ها را دیدم... گروهی از همسران، پسران و دختران و خویشان و

نزدیکانم را دیدم و در وجد فرو رفتم و دلم به دیدن آنها شاد شد.» (روزبهان بقلی، ۱۳۹۳، ص ۱۹۳)

بعد از مطالعه و بررسی شیوه‌های بسط ابوسعید و روزبهان در سلوک عرفانی خویش، در ادامه، ابتدا به صورت موردی در دوازده قسمت، شیوه‌ها و تجربیات به بسط رسیدن عارفان و اشخاص دیگر مطرح می‌شود و سپس توصیه‌های سلوکی بزرگان و مشایخ تصوّف - و نه لزوماً تجربه‌های شخصی آنها - برای دستیابی به بسط و گشایش بیان می‌شود.

۱. «الحمدلله» گفتن حضرت آدم بعد از عطسه و ذوق خطاب خداوند، سبب آرامش و بسط وی شد؛ چنانکه در داستان آفرینش آدم در مرصادالعباد، هنگامی که وی در اثر لغزش از جوار قرب خداوند دور افتاده بود، نیک شکسته دل و مستوحش شد و قبض بر وی مستولی گشت. آهی سرد برکشید و بخار آن آه به دماغ او برآمد و بعد از عطسه‌ای که بر آدم افتاد و «الحمدلله» گفتن او، خطاب عزّت در رسید که «یرحمک ربُّک». ذوق این خطاب به جان آدم رسید و آرامش و سکونتی در وی پدید آمد. (نجم رازی، ۱۳۸۰، صص ۹۰-۸۹)

۲. گاه درک محضر پیر و بزرگی و اشتیاق به دیدار او، سبب بسط و گشایش می‌شده است؛ چنانکه در حالات مالک بن انس (م ۱۷۹) ذکر شده است که هرگاه قبضی در دل احساس می‌کرد، با اشتیاق به دیدار محمد بن منکدر (م ۱۳۰) می‌شتافت تا نظری بر چهره او افکند و بدین وسیله قبض او به بسط بدل شود. (مایر، ۱۳۷۸، ص ۲۳۲)

۳. سری سقطی (م ۲۵۳) - که خود از بزرگان اهل قبض و حزن بوده است - در اثر کمک به کودکی یتیم و جامه نو به او پوشاندن و دل وی را شاد کردن، به بسط رسید و نوری از بهجت و خرمی در دلش پیدا شد. (عطار نیشابوری، ۱۳۷۸، ص ۳۲۶)

۴. رفتن به دشت و دمن و صحرا برای رهایی از قبض و تکدر خاطر، گویا از عادات مألوف و دیرینه صوفیه بوده است؛ چنانکه ابراهیم ادهم (م ۱۶۱) در «بادیه» با خضر همنشین شد و بعد از آموختن نام بزرگ خداوند، فارغ و آسوده خاطر شد و به

بسط رسید. (هجویری، ۱۳۸۹، ص ۱۶۰) جنید (م ۲۹۷) در شب‌هایی که به هنگام نماز و ذکر حضور قلب پیدا نمی‌کرد، از خانه بیرون می‌رفت تا دفع قبض کند و فتوحی حاصل کند. همچنین ابوحفص نیشابوری (م ۲۶۵) عادت داشت که در روزهای بهاری، همراه مریدان خود به دشت و صحرا برود و محو تماشای طبیعت شود. (مایر، ۱۳۷۸، صص ۲۳۰ و ۲۳۱) بجز متون عرفانی، در داستان‌های رمزی هم، «صحرا» رمزی است برای عالم علوی که دیدار با فرشته راهنما در آنجا اتفاق می‌افتد؛ چنانکه در رساله «عقل سرخ» سهروردی، دیدار با پیر یا فرشته راهنما در صحرا صورت می‌گیرد و در رساله «فی حالة الطفولیه» نیز قهرمان داستان یا سالک، شیخ را در صحرا دیدار می‌کند. (پورنامداریان، ۱۳۷۵، ص ۳۷۸)

۵. گاه نوع «مکان و محل زندگی» سالک در قبض و بسط او مؤثر بوده است؛ به عبارت دیگر مکان‌های خاص و مقدسی همچون: زیارتگاه‌ها، بقاع متبرکه، حرمین شریفین، بیت‌المقدس، مسجد اقصی و ... بواسطه انوار معنوی و امداد غیبی، اسباب بسط و گشایش سالک را فراهم می‌کرده‌اند؛ چنانکه از رسول اکرم (ص) روایت شده است که زائرین مرقد «امام رضا» (ع) (م ۲۰۳) در مشهد از غم و اندوه رهایی خواهند یافت. (شیخ صدوق، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۵۰۸) یا درباره ابوعثمان مغربی (م ۳۷۳) نوشته‌اند که در حجاز در قبض بود و بعدها در «خراسان» بسط بر وی مستولی شد.^{۱۱} (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۱۴)

۶. شیخ ابواسحاق کازرونی (م ۴۲۶) با شنیدن آیه «إِنَّهُ هُوَ يُبْدِيءُ وَيُعِيدُ» (سوره بروج، آیه ۱۳) و در نتیجه تکرار ذکر «هو» به بسط رسید. (محمودبن عثمان، ۱۳۵۸، ص ۲۴۴)

۷. قبض شیخ شهاب‌الدین سهروردی (مقتول ۵۸۷)، با شنیدن شعری از ابن‌فارض به بسط و خوشدلی انجامید؛ چنانکه برای شیخ در یکی از حج‌هایش، قبضی واقع شد و در آن حالت، «ابن‌فارض» نزد او آمد. شیخ شهاب (برای دفع قبض) از وی درخواست که شعری بخواند. شیخ شاعر هم قصیده‌ای برای وی خواند تا به این بیت رسید که:

أَهْلًا بِمَا لَمْ أَكُنْ أَهْلًا لِمَوْقِعِهِ ظَقُولِ الْمُبَشِّرِ بَعْدَ الْيَأْسِ
لَكَ الْبَشَارَةُ فَأَخْلَعُ مَا عَلَيْكَ ذُكِرْتَ ثُمَّ عَلَيَّ مَا فِيكَ مِنْ

شیخ شهاب‌الدین برخاست و شور و تواجدی کرد و آنهایی که حاضر بودند از مشایخ وقت هم چنین کردند. (جامی، ۱۳۷۵، ص ۵۴۲)

۸. «خلوت نشینی و عزلت» سبب بسط شیخ نجم‌الدین کبری (مقتول ۶۱۷) شد؛ چنانکه شیخ می‌گوید که ابتدا نیتش پاک و خالص نبوده و سپس به دستور شیخ «عمار یاسر» تصحیح نیت می‌کند و بار دیگر به خلوت درمی‌آید و بعد از اتمام خلوت می‌گوید: «به یمن همت شیخ ابواب فتوحات بر من بگشاد.» (همان، ص ۴۲۱)

۹. تمسک به ذکر «الله» در شکستن دیوار قبض مؤثر است؛ چنانکه شیوه فکری، شخصیتی و سلوکی بهاء‌ولد (م ۶۲۸) چنین بوده است. او می‌گوید: «در هر حال که باشی هم از آن حال، الله را یاد کن ... و اگر در حال قبض باشی، به الله نظر کن و بگو که: می‌شکنی کوه‌ها را و دیوارها را و چون بشکنی ای الله دیوار قبض مرا تا چه‌ها برون آری از زندگی‌ها.» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۱۶)

۱۰. به بسط رسیدن ابن‌فارض (م ۶۳۲) با خواندن بیتی از «حریری» با موضوع نعت پیامبر (ص)؛ چنانکه: «وقتی از شیخ ابن‌فارض هفوه‌ای صادر شد. وی را به آن مؤاخذه کردند و قبضی عظیم که نزدیک بود روح وی مفارقت کند، واقع شد، این بیت حریری بخواند:

مَنْ ذَا الَّذِي مَا سَاءَ قَطٌّ وَ مَنْ لَهُ الْحُسْنَى فَقَطٌّ؟^{۱۳}

شنید که در میان زمین و آسمان کسی می‌گوید - اما شخص را نمی‌دید -:

مُحَمَّدُ الْهَادِي الَّذِي عَلَيْهِ جَبْرِيْلُ هَبَطُ.^{۱۴} (جامی، ۱۳۷۵، ص ۵۴۳)

۱۱. سلطان‌ولد (م ۷۱۲) در اثر شکلک در آوردن پدر (مولانا) و بُع کردن وی به بسط رسید؛ چنانکه روزی قبضی عظیم بر وی غلبه کرده بود و مولانا برای تغییر حال او، سر و روی مبارک را با پوستین گرگی پوشانیده و برای ترسانیدن فرزند، نزدیک او شده، بُع بُع می‌کرد. سلطان‌ولد از این «حرکت لطیف» پدر چندان می‌خندد که هیچ

قبض و غمی برای وی باقی نمی‌ماند. بعد از بسط، نتیجه‌ای که مولانا از حکایت می‌گیرد و به فرزند خویش بیان می‌کند، بسیار جالب و پندآموز است. مولانا «فرمود که بهاءالدین چنانکه اگر تو را محبوبی لطیفی که ملازم کنار تو بوده باشد و طرب‌انگیزی‌ها نماید، از ناگاه صورت را بگرداند و بیاید و تو را بُع بُع کند، هیچ ازو بترسی؟ گفتم: نی، نترسم. فرمود که آن محبوبی که تو را به غایت شادان می‌داشت و ازو در بسط بودی و نشاط می‌کردی، هموست که غمگینت می‌دارد و ازو مقبوض گشته؛ همه اوست و ازوست و ازو فایض می‌شوی؛ پس چرا بی‌فایده غمناک می‌شوی و در قبضه قبض فرو می‌مانی.» (افلاکی، ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۲۳۴ و ۲۳۵)

۱۲. در عرفان متأخر شیعی هم نمونه‌هایی از بسط و فتح باب عرفا به چشم می‌خورد. به‌عنوان مثال از «میرزا جوادآقا ملکی تبریزی» نقل شده که دو سال تمام در نجف هیچ فتح بابی نداشته تا اینکه از استاد خود، ملا حسینقلی همدانی راهنمایی می‌خواهد. استاد می‌فرماید: تا برای خویشاوندان خود که مدتی است با آنها سرسنگینی، کفش‌هایشان را جفت نکنی، خبری نیست. میرزا جواد هم دستور استاد را اطاعت می‌کند و به قول خود او چندی نمی‌گذرد که روزنه بسط و فتوحات برای او گشاده می‌شود. (رضایی تهرانی، ۱۳۹۲، صص ۷۰۹ و ۷۱۰)

توصیه‌های عرفانی - تعلیمی بزرگان برای رسیدن به بسط:

تا بدینجا شیوه‌ها و تجربه‌های شخصی عارفان و بزرگان برای دستیابی به بسط، بررسی و مطرح شد. در این قسمت، به توصیه‌ها و تعالیم سلوکی بزرگان - که البته آن هم ریشه در ناخودآگاه و تجربه‌های روحانی آنها دارد - برای برون‌رفت از قبض و رسیدن به بسط، پرداخته می‌شود:

حکیم ترمذی (م ۲۸۵ یا ۲۹۵)، مطالعه و درک و دریافت «رأفت و رحمت و محبت» الهی را سبب آرامش و بسط عارفان دانسته است. (ترمذی، بی‌تا، ص ۳۷۰) به بیان دیگر حسن ظن عارف به حق و اعتقاد به اینکه رحمت او بر غضبش پیشی دارد، سبب جلب

همین رحمت و محبت می‌شود و جلب چنین رحمتی، بسط و خوشدلی وی را در پی دارد.

جنید (م ۲۹۷) در جواب سؤال کسی که از او پرسید: دل کی خوش بود؟ گفت: «آن وقت که او [معشوق] در دل بود.» (انصاری، ۱۳۶۲، ص ۲۲۴)

ابن عطا (م ۳۰۹) تأثیر نشاط بخش سوره یوسف را ستوده است که در آن از طریق گفت و شنودهای فرح بخش، برای مشایخ بزرگ آسایش دل حاصل می‌شود. (مایر، ۱۳۷۸، ص ۲۲۵) (نسخه خطی تفسیر سوره یوسف از سلمی در استانبول است و امکان دسترسی به آن وجود ندارد)

ابوالقاسم قشیری (م ۴۶۵) معتقد است که اگر سالک دچار قبضی شد، تنها راه چاره او آن است که تسلیم شود تا «وقت» آن قبض بگذرد، که اگر تکلف ورزد و به حکم «وقت» گردن نهد، قبض او زیادت شود؛ زیرا «والله یقبض و یبسط و الیه ترجعون.» (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۹۶)

خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱)، «مناجات و تضرع باحرمت» و «ورد فراوان و پنهان از خلق» (انصاری، ۱۳۸۶، صص ۲۶۲ و ۲۶۳) را مایه بسط بندگان و سالکان دانسته است. این دو شیوه بسط از دید خواجه عبدالله را می‌توان در یک اصل اساسی و مهم «شریعت و دین‌مداری» سالک خلاصه کرد؛ زیرا متابعت از شریعت و عمل به اوامر و حدود آن برای بنده بسط و دلخوشی به همراه دارد.

عین‌القضات همدانی (م ۵۲۵) دو عامل «عنایت و کشش معشوق» و «تأمل در آیات قرآن» را موجب بسط سالک دانسته است. (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۲۰) نجم رازی (م ۶۵۴) به بسط رسیدن مرید و سالک را وظیفه «پیر» او دانسته و گفته است: «چون مرید در قبض باشد، [پیر] به تصرف ولایت، بار قبض از او بردارد و او را بسط بخشد.» (نجم رازی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵؛ و نیز مایل هروی، ۱۳۸۳، ص ۳۱۵) مولانا (م ۶۷۲) - که خود عارفی متمایل به بسط و خوشدلی بوده است - در آثار خود، توصیه‌های سه‌گانه‌ای برای به بسط رسیدن و دوام بسط عارف، پیشنهاد می‌کند:

الف) راستی ورزیدن و اتباع از شریعت و طریق انبیا و اولیا: خوشی‌ها و روشنایی‌ها و زندگی‌ها [بسط] از آن کسی است که راستی ورزد و متابعت شریعت و طریق انبیا و اولیاء کند؛ اما به عکس آن، مستحقّ تاریکی‌ها و خوف‌ها و چاه‌ها و بلاها [قبض] است. (مولوی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۷)

ب) عشق و عاشقی هم -با تأکید فراوان از جانب مولانا- یکی دیگر از ابزارهای دستیابی به بسط است:

یک دسته‌کلید است به زیر بغل عشق از بهر گشاییدن ابواب، رسیده (مولوی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۵۹)

ج) رقص و سماع؛ که مولانا از آن به غذای روحانی عاشقان تعبیر می‌کند و بالطبع این رزق معنوی در بسط و گشایش دل عارف، تأثیری بسزا دارد:

پس غذای عاشقان آمد سماع که در او باشد خیال اجتماع^{۱۵} (مولوی، ۱۳۷۷، ۴ / ۷۴۱)

عزالدین محمود کاشانی (م ۷۳۵) معتقد است که شرط اصلی رسیدن به بسط، «ارتفاع حجاب نفس است از پیش دل و اثرش انشراح و انفتاح قلب.» (نجم رازی، ۱۳۸۰، ص ۲۹۵) در حقیقت سالکی که نفس خود را پر و بال دهد، قبض و گرفتگی دل عایدش می‌شود؛ زیرا «نفس صفتی است که هرگز نپرورد جز به باطل.» (عطّار نیشابوری، ۱۳۷۸، ص ۱۹۶)

با وجود همه راهکارها و توصیه‌های تعلیمی دستیابی به بسط در سلوک عارفانه، سالک باید مراقب «غدر و مکر و استدراج در قالب بسط دروغین باشد و هر نوع توجه و حتی نیکی از حق را، «بسط» و گشایش تلقی نکند؛ چنانکه ابوعلی رودباری (م ۳۲۲) به درستی تصریح کرده است که: «از غرور و فریفته شدن مرد آن است که کردار بد می‌کند و نیکی از الله بدو می‌رسد. پس او توبه و انابت بگذارد و پندارد که در آن زلّت‌ها با وی مسامحت می‌کنند و آن را بسط شمرد از حق تعالی در حق خود ... اما

اینکه فعل خود را سبک داری، این بسط نبود؛ چه، غدر و مکر و استدرج بود.»
(انصاری، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۱۲۶ و ۱۲۷)

نتیجه گیری

یکی از احوالی که در تجربه سلوکی و عرفانی به عارفان دست می‌داده و بر ذهن، زبان، رفتار و تعالیم آنان تأثیرگذار بوده، حال «قبض و بسط» بوده است. عارفی که قبض بر او چیره می‌شده، به اعتبار شرایط روحی و روانی و همچنین تعالیم و تجربیات سلوکی و شخصیتی، یا به حال «قبض» دلخوش بوده و در پی تبدیل و دگرگونی آن نبوده و یا می‌کوشیده به طرق و شیوه‌های متنوع و متعدد، به «بسط» برسد و به کمک این حال، به طیّ طریق بپردازد. بر این اساس، می‌توان گفت عارفان در سلوک عرفانی خود از حیث اعتقاد به «قبض و بسط» و تجربه روحی یکی از این دو حال، دو گروه بوده‌اند: گروهی «قبض»، بر درون و حال عرفانی آنها برتری می‌یافته و در ترجیح و اثبات حال قبض می‌گفته‌اند که اولاً در آیه معروف قرآنی (سوره بقره، آیه ۲۴۵)، «قبض» مقدم بر «بسط» است؛ بنابراین بر آن ترجیح دارد. ثانیاً قبض، همان گدازش و قهر است و بسط، لطف و نوازش و بی‌شک گدازش نفس برای سالک، فاضل‌تر از پرورش و نوازش آن است. گروهی دیگر بسط و سرور و گشایش بر «وقت» آنها غلبه می‌کرده و معتقد بوده‌اند که با حالت بسط، تجلیات و انوار الهی را بهتر و بیشتر درک می‌کنند و گویی لطف و رحمت و کشش معشوق و معبود را بی‌واسطه‌تر می‌دیدند. در مورد گروه اول می‌توان گفت عوامل متعددی سبب می‌شده که آنها در حجابی از قبض فرو روند و مجالی برای بسط و خوشدلی نیابند؛ عواملی چون: ترک وردی از اوراد الهی و اعراض از ذکر حق، صدور لغزش و معصیت، خوف از کبریا و حشمت الهی و انوار عظمت حق، فقدان شهود و واردات قلبی، عدم رعایت حقوق دیگران، برخورد با نفسی پلید، از دست دادن پیر و مراد. در مقابل و در مورد گروه دوم، گاه کشف جمال حق، تکرار ذکر الله، توجه به فضل حق، تبعیت بی‌چون و چرا از دستور پیر و مراد، زیارت خاک مشایخ

و پیران تصوف، شعر خواندن قوال، خلوت‌نشینی و عزلت، شنیدن سخنان و حکایات بزرگان درگاه الهی و سرانجام، عشق و جاذبه‌های آن، راهکارها و توصیه‌های دستیابی به بسط تلقی می‌شده و خوشوقتی و شادی را برای عارف به ارمغان می‌آورده است.

یادداشت‌ها

۱- مایگان، همان «موضوع» یا «زمینه» یا «اندیشه حاکم» بر سراسر هر متن است. جهت اطلاع بیشتر بنگرید به شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱، صص ۲۰۲-۱۹۸.

۲- ابوالقاسم قشیری، قبض را حالت «مریدین و متسابقین» و بسط را ویژگی «مرادین و عارفان» دانسته است. (قشیری، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۲)

۳- توجه به این نکته مهم ضروری است که حالت بسط و سرور عرفانی، تنها محدود به عرفای مسلمان و سرزمین‌های اسلامی نمی‌شود، بلکه «در چشم اندازی شامل احساس تیمن، نشاط، خشنودی و خرسندی، یکی از ویژگی‌های مشترک احوال عرفانی در دوره‌ها، سرزمین‌ها و فرهنگ‌های مختلف است.» (استیس، ۱۳۸۸، ص ۱۸۲)

۴- ضیاءالدین نخشی درباره قبض و بسط می‌گوید: «حالة القَبْضِ حالة الإفتقار و حالة البَسْطِ حالة الإفتخار.» (نخشی، ۱۳۶۹، ص ۱۰؛ همچنین بنگرید به علم‌التصوف، ۱۳۹۱، ص ۲۰۸)

۵- یکی از عرفان‌پژوهان معاصر نوشته است: «اگر سالکی درست ره بیاید، به صورت طبیعی، باید بسطش از قبضش بیشتر باشد. تساوی قبض با بسط و یا بیشتر بودن حالت قبض، اگر علت خاصی نداشته باشد، غیرطبیعی است.» (رضایی تهرانی، ۱۳۹۲، ص ۶۹۷)

۶- مولوی نیز در این باره گفته است:

چون تو وردی ترک کردی در روش
بر تو قبضی آید از رنج و تبش
(مولوی، ۱۳۷۷، ۳/ ۳۴۹)

۷- یکی از نویسندگان معاصر، بجز عوامل مذکور در پدید آمدن قبض، عواملی مثل: عدم رعایت حقوق، تمرّد از دستور پیر، ترک ادبی از آداب سلوک، گرفتگی نفس استاد، گرفتگی نفس رفیق طریق و برخورد با نفسی پلید را نیز در قبض سالک مؤثر دانسته است. (رضایی تهرانی، ۱۳۹۲، صص ۷۰۹-۷۰۴)

۸- در متن اسرارالتوحید «زعقل»، نام مکانی بر سر بیابان مرو معرفی شده است. (میهنی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۸۲) شفیعی کدکنی تصریح کرده است که در کتب جغرافیا و تاریخ، این نام دیده نشد. (همان، ج ۲، ص ۷۴۷)

۹- اصطلاح «التباس» از واژگان خاص و محوری منظومه عرفانی روزبهان است و بدین معناست که خداوند از طریق تمثّل و تجلّی، خود را در تصویر و هیئت دلخواه، بر دیدگان مقربان و مشتاقان می‌نمایاند. مفهوم این اصطلاح عرفانی، بخوبی در این عبارت «عِبهرالعاشقین» آشکار است: «مگر روزی در راه بام کبریا به نعت التباس، جانان به جانت برون آید و از کنگره تارک کیوان ازل به آیینۀ رؤیت سایه اندارد.» (روزبهان بقلی، ۱۳۶۶، ص ۶۳)

۱۰- در عرفان متأخر هم نمونه‌هایی از بسط در اثر دیدار با بزرگان و اولیاء الله، نقل شده است؛ چنانکه آیت‌الله سیدهاشم رضوی کشمیری گفته است: «ما وقتی محضر آقای قاضی می‌رفتیم، چنان انبساط روحی و بشاشت و ابتهاج به ما دست می‌داد که تمام مشکلات و سختی‌ها و ناملايمات زندگی روزمره را از جان و تن ما می‌زدود.» (قاضی طباطبایی، ۱۳۸۵، ص ۹۲)

۱۱- مایر می‌نویسد: «پاره‌ای از اماکن با صفاتی توصیف شده‌اند که انسان‌ها را شاد و خوشدل می‌کنند؛ مانند تبت، هرات، شیراز، بغداد، بکنسیه، ولی نه میهنه.» (مایر، ۱۳۷۸، ص ۳۰۸)

۱۲- «یاد باد آن مژده نوید بخشی که پس از نومییدی، به من بشارت و گشایش و رهایش داد و من شایسته آن نبودم. گفت: تو را بشارت باد! غم‌ها را رها کن که به رغم عیبی که در تو هست، از تو یاد کردند.» در ترجمه ابیات و همچنین اصل حکایت که به زبان عربی بود، از تعلیقات استاد محمود عابدی استفاده شده است.

۱۳- «کیست آنکه هرگز بد نکرد؟ و کیست که او را همه نیکوتری بود و بس؟»

۱۴- «او محمد (ص) راهنمای [انسان‌ها] بود که جبرئیل بر او فرود آمد.»

۱۵- سیدیحیی یربلی با تفحص در غزلیات شمس، هشت شیوه و روش به بسط رسیدن مولانا را اینگونه برشمرده است: ۱. بسط جلوه؛ ۲. بسط کمال؛ ۳. بسط حال و مقام جدید؛ ۴. بسط عنایت؛ ۵. بسط یافته‌ها (واردات غیبی)؛ ۶. بسط لطف پس از قهر؛ ۷. بسط امتحان؛ ۸. بسط رهایی. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به یربلی، ۱۳۸۶، صص ۳۱۰-۳۰۲)

فهرست منابع:

الف) کتاب‌ها:

۱- قرآن کریم (۱۳۷۵)، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، انتشارات جامی و

نیلوفر.

- ۲- ابن عربی، محیی‌الدین (۱۴۰۵)، فتوحات المکیه، تحقیق و تقدیم: عثمان یحیی، هیئة المصرية العامة الكتاب.
- ۳- ابی خزام و انور فؤاد (۱۹۹۳)، معجم المصطلحات الصوفیه، بیروت، مکتبه لبنان.
- ۴- ابی نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (۱۹۹۶)، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت، دارالفکر.
- ۵- استیس، والتر (۱۳۸۸)، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء‌الدین خرّم‌شاهی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات سروش.
- ۶- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۷۵)، مناقب العارفین، به کوشش: تحسین یازیجی، چاپ سوم، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- ۷- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۷۷). رسائل فارسی، به تصحیح و مقابله: محمد سرور مولایی، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.
- ۸- ----- (۱۳۸۶)، صد میدان، بررسی، تصحیح و توضیحات: سهیلا موسوی سیرجانی، تهران، انتشارات زوآر.
- ۹- ----- (۱۳۶۲)، طبقات الصوفیه، مقابله و تصحیح: محمد سرور مولایی، تهران، انتشارات توس.
- ۱۰- بخاری، صلاح بن مبارک (۱۳۸۳)، انیس الطالبین و غُدّة السالکین، به کوشش توفیق سبحانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۱- بهاء‌ولد (۱۳۵۲)، معارف، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
- ۱۲- ؟ (۱۳۹۱)، علم التصوف، تصحیح و تحقیق: نصرالله پورجوادی و محمد سوری، تهران و برلین، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین.
- ۱۳- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

- ۱۴- ترمذی، (بی تا)، ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن، کتاب ختم الاولیاء، تحقیق: عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، المطبعة الكاثولیکیه.
- ۱۵- تهانوی، محمد علی (۱۹۹۶)، موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، تقديم و اشراف: رفیق العجم، بیروت، مكتبة لبنان.
- ۱۶- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۵)، نفحات الانس، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، چاپ سوم، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۱۷- جمال الدین ابوروح (۱۳۷۶)، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، تهران، نشر سخن.
- ۱۸- خرگوشی، عبدالملک بن محمد ابراهیم نیشابوری (بی تا)، تهذیب الاسرار، تحقیق: بسام باورد، بی جا.
- ۱۹- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت (۱۴۱۷)، تاریخ بغداد، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ۲۰- رضایی تهرانی، علی (۱۳۹۲)، سیر و سلوک (طرحی نو در عرفانی عملی شیعی)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۲۱- روزبهان بقلی (۱۳۷۴)، شرح شطحیات، به تصحیح هانری کربن، چاپ سوم، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
- ۲۲- ----- (۱۳۶۶)، عبهر العاشقین، به اهتمام هانری کربن و محمد معین، چاپ سوم، تهران، انتشارات منوچهری.
- ۲۳- ----- (۱۳۹۳)، کشف الاسرار و مکاشفات الانوار، تصحیح و ترجمه: مریم حسینی، تهران، نشر سخن.
- ۲۴- سمعانی، شهاب الدین محمد (۱۳۸۹)، روح الارواح، به اهتمام و تصحیح: نجیب مایل هروی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۵- سمنانی، علاءالدوله (۱۳۶۹)، مصنفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

- ۲۶- سهلگی، محمدبن علی (۱۳۸۵)، دفتر روشنائی، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران، نشر سخن.
- ۲۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵ الف)، چشیدن طعم وقت، تهران، نشر سخن.
- ۲۸- ----- (۱۳۸۵ ب)، دفتر روشنائی، تهران، نشر سخن.
- ۲۹- ----- (۱۳۹۱)، رستاخیز کلمات، تهران، نشر سخن.
- ۳۰- شمس‌الدین محمد تبریزی (۱۳۷۷)، مقالات، تصحیح و تعلیق: محمدعلی موحد، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۳۱- شیخ صدوق، ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه قمی (۱۳۶۴)، عیون اخبارالرضا، ترجمه و شرح: محمدتقی اصفهانی (آقا نجفی)، چاپ دوم، بی‌جا، انتشارات علمیة اسلامیة.
- ۳۲- شیمیل، آن‌ماری (۱۳۷۵)، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه و توضیحات: عبدالرحیم گواهی، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۳۳- عبّادی، قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر (بی‌تا)، صوفی‌نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی.
- ۳۴- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن (۱۳۷۴)، رساله قشیریة، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیحات و استدراکات: بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۵- عطّار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۷۸)، تذکرةالاولیاء، تصحیح و توضیح: محمد استعلامی، چاپ دهم، تهران، انتشارات زوّار.
- ۳۶- ----- (۱۳۸۶)، مصیبت‌نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن.
- ۳۷- عین‌القضات همدانی (۱۳۷۷)، نامه‌ها، به اهتمام علینقی منزوی و عفیف عسیران، تهران، انتشارات اساطیر.

- ۳۸- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۲۳هـ)، لوامع البینات شرح اسماء الله تعالی و الصفات، تصحیح: سید محمد بدرالدین ابوفراس نعلانی حلبی، مصر، المطبعة الشرقیه.
- ۳۹- فرغانی، سعیدالدین سعید (۱۳۹۸ ق)، مشارق الدراری، (شرح تائیه ابن فارض)، مقدمه و تعلیقات: جلال الدین آشتیانی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۴۰- قاری هروی، علی بن سلطان محمد (۲۰۰۲ م)، مرقاة المفاتیح فی شرح مشکاة المصابیح، تحقیق: شیخ جمال عیتانی، بیروت، انتشارات دارالفکر.
- ۴۱- قاضی طباطبائی، علی (۱۳۸۵)، عطش، چاپ هفتم، تهران، انتشارات شمس الشمس.
- ۴۲- قشیری (بی تا)، لطائف الاشارات، قدم له و حقه و علق علیه: ابراهیم بسیونی، قاهره، دار الکاتب العربی للطباعة و النشر.
- ۴۳- کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۷۷)، ترجمه اصطلاحات الصوفیه، ترجمه محمد خواجوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مولی.
- ۴۴- کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۸۹)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زوآر.
- ۴۵- مایر، فریتس (۱۳۷۸)، ابوسعید ابوالخیر حقیقت و افسانه، ترجمه مهر آفاق بایوردی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴۶- مایل هروی، نجیب (۱۳۸۳)، این برگ های پیر، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
- ۴۷- محمود بن عثمان (۱۳۵۸)، فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، ۱۳۵۸، انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۴۸- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۸۷)، غزلیات شمس تبریز، مقدمه، گزینش و تفسیر: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران، نشر سخن.
- ۴۹- ----- (۱۳۹۳)، فیہ ما فیہ، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: بهمن نزهت، تهران، نشر سخن.

- ۵۰- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۶۳)، کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی: بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵۱- ----- (۱۳۷۷)، مثنوی معنوی، به تصحیح و پیشگفتار: عبدالکریم سروش، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵۲- میهنی، محمدبن منور (۱۳۷۶)، اسرارالتوحید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیع کدکنی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات آگاه.
- ۵۳- نجم‌الدین کبری (۱۳۶۱)، السایر الحایر، به اهتمام مسعود قاسمی، تهران، انتشارات زوار.
- ۵۴- ----- (۱۳۸۸)، فوائح الجمال و فوائح الجلال، تصحیح فریتس مایر، ترجمه و توضیح: قاسم انصاری، تهران، انتشارات طهوری.
- ۵۵- نجم رازی (۱۳۸۰)، ابوبکر عبدالله بن محمد، مرصاد العباد، به اهتمام: محمدمامین ریاحی، چاپ نهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵۶- نخشبی، ضیاء‌الدین (۱۳۶۹)، سلك السلوك، مقدمه و تصحیح و تعلیق: غلامعلی آریا، تهران، انتشارات زوار.
- ۵۷- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۹)، كشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات سروش.
- ۵۸- یثربی، سیدیحیی (۱۳۸۶)، زبانه شمس و زبان مولوی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

ب) مقالات:

- ۱- رضایی، فخرالدین و لیلا هاشمیان (۱۳۸۹)، «تأملی در قبض و بسط عارفانه»، مجله عرفانیات در ادب فارسی، همدان، شماره ۴، صص ۷۹-۷۲.
- ۲- ظهیری‌ناو، بیژن و احسان شفیقی (۱۳۸۶)، «تجلی روحیه بسط‌گرایی مولانا در غزلیات شمس»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره ۵۱، صص ۱۶۲-۱۴۵.

۳- علمی سولا، محمدکاظم و سیده سوزان انجم روز(۱۳۹۲)، «تأثیر بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی بر مولوی در ساحت قبض و بسط»، پژوهشنامه عرفان، شماره، صص ۱۳۶-۱۰۵.